



زمان مطالعه: 8 دقیقه

موج دیگری از اعتراضات در ایران پس از آزادسازی قیمت کالاهای اساسی آغاز شد. این اعتراضات از پنجشنبه شب ۱۵ اردیبهشت در استان خوزستان و شهر اهواز شروع شد. شورش مردمی علیه نابربری به صورت پراکنده در شهرهای خوزستان ادامه پیدا کرد. پنجشنبه ۲۲ اردیبهشت ویدیوهایی از حمله به چند فروشگاه بزرگ در تهران، کرج و قزوین منتشر شد و همان روز اعتراضات در دستکم پنج استان خوزستان، لرستان، کهگیلویه و بویراحمد، چهارمحال و بختیاری و تهران شکل گرفت. اعتراضات به استان اصفهان نیز کشیده شد. نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی همچون گذشته به سرکوب خشن اعتراضات دست زده اند. تاکنون دستکم نام و عکس شش شهروند جانباخته در شورش علیه نابربری منتشر شده است. از شمار زخمی‌ها و بازداشت‌شدگان اطلاع دقیقی در دست نیست. «زمانه» در رابطه با اعتراضات اخیر با شماری از تحلیلگران، کنشگران و صاحب‌نظران گفت‌وگو کرده است. گفت‌وگوی زیر با «کمیته عمل سازمانده کارگری»، جمعی سوسیالیست داخل ایران است.

آیا اعتراضات یک هفته گذشته گسترش خواهد یافت؟ آیا در آستانه موج دیگری از خیزش توده‌ای و سراسری مردم هستیم؟

کمیته عمل سازمانده کارگری: هیچ‌کسی به قطعیت نمی‌تواند مسیر پیشروی یا عقب‌روی اعتراضات را در کوتاهمدت پیش‌بینی کند؛ اما یک چیز را با اطمینان می‌توان گفت؛ اینکه با دلاری شدن قیمت مواد غذایی، یارانه‌زدایی و مالیات‌بندی بر آن دیگر بقاء و تداوم نسل برای بخش زیادی از مردم ناممکن خواهد شد. بنابراین حتی اگر هم حکومت موقتاً و با برخی ترفندهای سرکوبگرانه بتواند جلوی تداوم و گسترش این دور از اعتراضات را بگیرد، مطمئن باشید این آتش زیر خاکستر در کوتاهترین زمانی (چه بسا تا پیش از پایان تابستان) مجدداً شعله خواهد کشید. موضوع به سادگی دو دو تا چهارتاست؛ اینجا دیگر با کالایی‌سازی آموزش یا درمان طرف نیستیم که مردم فقیر با بیرون‌کشیدن فرزندان‌شان از مدارس یا سر کردن‌شان با درد و بیماری‌های مزمن، خود را به زور با آن تطبیق دهند. اینجا مسأله محرومیت میلیون‌ها نفر از دسترسی به کف هرم غذایی (نان و پنیر) است. از همین رو هم درست مثل اعتراضات به بی‌آبی، دامنه‌دار و وسیع خواهد ماند.

ارزیابی ما از اینکه چرا هنوز اعتراضات در تنها جنوب غربی کشور متمرکز مانده، فراتر از مؤلفه سرکوب آنست که اولاً هنوز تا این لحظه بسیاری از مردم در شوک روانی هستند. اینجا و آنجا گهگاهی ته‌مانده اجناس و ذخایر قبلی فروشگاه‌ها به قیمت قبلی یافت می‌شود و هنوز روزهای اول واریز حقوق‌ها و یارانه‌های کارگری است و حساب‌ها کامل خالی نشده. همچنین برخی طرح‌ها مثل سهمیه‌بندی نان سنتی به شکل پایلوت (آزمایشی) و در سطح منطقه‌ای (مثلاً زنجان) در اجراست و هنوز به سایر نقاط نرسیده. ولی ثانیه به ثانیه که می‌گذرد، ابعاد هولناک این غارت غذایی بیشتر روشن می‌شود.

چه پیوندها و گسست‌ها یا چه شباهت‌ها و تفاوت‌های مفهومی میان اعتراضات کارگری (که شعارها و فعالان مشخصی دارد و از جایگاه عینی متعین رخ می‌دهد) با خیزش‌های توده‌ای بی‌سر می‌توان برقرار کرد؟

به زعم ما این‌ها لحظات و اشکال متفاوتی از یک مبارزه و واحد طبقاتی هستند. گرچه ظاهراً در شعارها، سیر و سرعت رشد و تاکتیک‌هایشان تفاوت‌های آشکاری باهم دارند، اما به لحاظ خاستگاه و چشم‌انداز طبقاتی یکی هستند. اغلب اعتراضات کارگری با یک یا چند مطالبه اقتصادی مشخص (و محدود به صنف‌شان) شروع می‌شوند و طی زمان به واسطه اصطکاک‌هایی که با دستگاه سرکوب پیدا می‌کنند، رادیکالیزه و سیاسی و تعرضی‌تر می‌شوند. درحالی که خیزش‌های توده‌ای برعکس، اعتراضاتی دفعتی و ضربتی و از همان ابتدا رادیکال و سیاسی و به قصد تقابل مستقیم با رژیم هستند.

از طرفی اعتراضات درون جنبش کارگری چون متکی به حرکت‌های جمعی درون محیط کار است و نیاز به توافق بدنه کارگری بر فرم و محتوای هر اعتراض یا تکیه بر ساز و کار نمایندگی دارد، تعیین سمت و سوی هم متأثر از جدال انواع و اقسام گرایش‌های درون صفوف کارگران است (از کارگران بسیار محافظه‌کار تا رادیکال، از صنفی‌گرا و سندیکالیست تا انقلابی و طبقه‌آگاه، از کارگران وابسته به جناح‌های قدرت -اصلاح‌طلب و «عدالتخواهان» بسیجی- تا کارگران ضد رژیم). بنابراین بسته به توازن قوا و سطح جدالی که بین این گرایش‌ها در جریان است، ممکن است در فرم (تاکتیک‌های اعتراضی) و در محتوا (طرح و صورت‌بندی شعارها و مطالبات)، گاه بسیار عقب بروند و گاه بسیار جلو آیند.

درحالی‌که در خیزش‌های توده‌ای سیاسی، مردم در لحظه و از مجرای خیابان کنش‌ورزی مستقیم می‌کنند و فرم (تاکتیک‌های مبارزاتی) و محتوا (شعارها) هم متأثر از یک فضای رادیکال و سیاسی است. به طوریکه علیرغم وجود گرایش‌های فکری متنوع بین معترضان، مخالفت با کلیت جمهوری اسلامی و شعار سرنگونی است که آنان را به یکدیگر پیوند می‌دهد.

به طور خلاصه ما این دو را به مانند دو سنگر از یک جبهه جنگی واحد می‌دانیم که پیشروی و عقب‌روی هر یک، بر دیگری اثری عمیق می‌گذارد. چنانکه جنبش کارگری ایران در سال‌های اخیر تحت تأثیر خیزش‌های سریالی و سیاسی ۹۶ به بعد رادیکالیزه و تعرضی‌تر شده. از آن سو هم کسب برخی دستاوردهای جنبش کارگری مثل تن دادن دولت به اجرای (هرچند ناقص) قانون همسان‌سازی (بلافاصله بعد از آبان ۹۸) هم متأثر از پیشروی همین خیزش‌ها بود.

بزرگ‌ترین کابوس جمهوری اسلامی اما آنست که این دو سنگر موازی، روزی آگاهانه با یکدیگر متحد و هماهنگ شوند؛ یعنی خیزش سیاسی مردم به اعتصاب عمومی سیاسی کارگران گره بخورد. در آن صورت است که حکومت فلج خواهد شد. به همین دلیل هم هر کاری می‌کند تا جنبش کارگری به آن سمتی نرود که در مقام فرماندهی این جنگ سیاسی قرار گیرد (با انواع دخالت‌های نرم و سخت و اطلاعاتی و تشکل‌سازی موازی و رهبرسازی و ...). همانطور که گفتیم این خیزش‌ها از همان ابتدا به دنبال به زیر کشیدن بنیان وضع موجود یعنی کل حاکمیت هستند. یعنی در حال حاضر افق‌شان، سلبی (نفی وضع موجود) است. مسأله اصلی‌تر بر سر دورنمای ایجابی این حرکت‌های توده‌ای است، که آن هم فقط از مسیر دخالت نیروهای سازمان‌یافته تعیین می‌شود.

اصولاً فروکاستن خیزش توده‌ای به یک نبرد سلبی و خلاصه کردن سرنگونی به جابجا شدن صندلی‌های قدرت، گزینه‌ای است که خود طبقه حاکم در چنته دارد تا اگر زمانی قافیه به تنگ آمد، از همین حربه برای حفظ قدرتش استفاده کند. یعنی صندلی قدرت را از سر اجبار با نزدیک‌ترین اپوزیسیون سازمان‌یافته رقیبش به اشتراک بگذارد. این تجربه طی فقط یک دهه اخیر در همین خاورمیانه بارها به آزمون گذاشته شد. مثل اتفاقی که در جریان خیزش مردمی مصر ۲۰۱۱ رخ داد. طبقه حاکم در لحظه آخر، مبارک را از صندلی قدرت بلند کرد تا مردم را از خیابان‌ها جمع کند؛ سپس با نزدیک‌ترین نیروی سیاسی اپوزیسیونش (یعنی اخوان المسلمین) زد و بند کرد. در نهایت هم در لحظه‌ای که توازن قوا را به نفع خود دید، سر همان شریک سابقش را برید.

امروز هم برخی از نیروهای سازمان‌یافته اپوزیسیون ایران در پی چنین شراکت قدرتی با طبقه حاکم - در یک فرآیند «گذار» یا «فروپاشی کنترل‌شده» - هستند. پس اگر مجدداً به سؤال شما برگردیم، در تحلیل نهایی افق عملی این خیزش‌ها هم در جدالی بزرگتر و درازمدت‌تر میان سازمان‌یافته‌ترین نیروهای سیاسی ایران تعیین تکلیف خواهد شد.

پس از آنکه اعتراضات اخیر در خوزستان را به نام «شورش گرسنگان» خواندند، برخی از فعالان سیاسی خارج از کشور اطلاق صفت گرسنگی را تحقیرآمیز خواندند و به این اطلاق اعتراض کردند. نظر شما در این مورد چیست؟ و اساساً به نظر شما اعتراضات اخیر را به چه نامی می‌توان خواند؟

اول از همه اجازه دهید بگویم که به نظر ما نفس طرح این سؤال و تمرکز وسیعی که رسانه‌های بزرگ فارسی‌زبان بر این بحث کردند (آن هم در لحظات حساس سرکوب مردم)، خود سمپتوم و عارضه‌ای است از فقدان یا ضعف قدرت رسانه‌های مستقل مردمی که دروازهبانی خبر و بحث‌هایشان را متناسب با نیازهای جنبش قرار دهند.

ثانیاً انرژی وسیعی را که بر سر این بحث گذاشته شد باید نشانه‌ای گرفت از سطح نازل دغدغه‌مندی‌های اپوزیسیون خارج از کشور و فاصله نجومی‌شان با مسائل عینی مردم داخل. ثالثاً و البته از همه مهم‌تر آنکه به زعم ما این دست واکنش‌های هیستریک از آن رو طرح می‌شود که تئوریزمکنندگان (سلطنت‌طلبان و مدافعان بازار آزاد) مطلقاً سر سوزنی اختلاف اصولی با طرح‌های پارانه‌زدایی و مالیات‌بندی و سپردن قیمت کالاهای اساسی و نرخ ارز به دست بازار آزاد و غیره ندارند و تنها اختلافشان با «مجرى» طرح‌هاست! از همین رو هم تمایلی ندارند وجه طبقاتی این مبارزات برجسته شود. وگرنه «گرسنه و فقیر»، توصیف واقعیت موجود است و نه یک صفت اخلاقی.

سه‌طور کلی، در چه چارچوب نظری باید این فرایند افزایش قیمت‌ها را درک کرد؟ آیا با شوک‌درمانی مواجه هستیم؟ آیا اصولاً غیر از آزادسازی قیمت‌ها راه‌حل دیگری پیش‌رو دولت وجود دارد؟

سرمایه‌داری برای رفع بحران‌های ادواری و تاریخی‌اش هربار تمهیدات جدیدی ابداع می‌کند تا بتواند اختلال در فرآیند «انباشت سرمایه» را رفع و رجوع کند. از پی بحران بزرگ دهه ۳۰ میلادی راهکار «فوردریسم و کینزیسم» (تولید و مصرف انبوه و رشد مبتنی بر تقویت «تقاضا») زاییده شد و از پی بحران دهه ۷۰ میلادی راهکار موسوم به «نئولیبرالیسم» (انباشت از طریق مقررات‌زدایی از بازار کار و سرمایه). سرمایه‌داری برای این سیاست‌ها در «سطح جهانی» هم انواع و اقسام سازوکارهای تنبیهی و تشویقی طراحی کرد (مثل دادن وام بین‌المللی یا امتناع از سرمایه‌گذاری)، نهادسازی کرد (مثل بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی و...)، گفت‌وگو سازی کرد (فضای دانشگاهی)، دخالت‌های سخت و نرم کرد (از جنگ و رژیم چنج تا لابی‌گری و اپوزیسیون‌سازی) و...

در ایران هم جمهوری اسلامی از این بسته‌های سیاستی به عنوان ابزار رفع بحران انباشت (در دور ۶ بعد از پایان جنگ) استفاده کرد که تا امروز هم هنوز ادامه دارد. نکته مهم آنست که میان تمام جناح‌های داخلی و دولت‌های رقیب و «خصم» جمهوری اسلامی بر سر اجرای این سیاست‌ها اتفاق نظر وجود داشت و ج.ا از پشتیبانی و تشویق و مشورت همه آن‌ها در این پروسه بهره‌مند شد. چون این سیاست‌ها، هم در راستای تأمین منافع طبقه سرمایه‌دار داخلی بودند و هم منافع سرمایه بزرگ جهانی (که قرار بود وارد ایران شود). تنها موضوع دعوا بین خودشان فقط این بود که با کدام «سرمایه بزرگ بین‌المللی» و کدام کمپ باید بست؟ چینی، اروپایی یا آمریکایی؟ به‌عنوان مثال بعد از تحریم‌های ترامپ، یکی از انتقادهایی که مدام از درون اتاق‌های فکر جمهوری اسلامی (حتی جناح اصولگرا) نسبت به خودشان طرح می‌شد، این بود که چه اشتباهی کردیم که پس از عقد برجام شرکت‌های آمریکایی را از سرمایه‌گذاری در داخل منع کردیم! چون به زعمشان اگر این کار را نکرده بودند، آمریکا هم (درست مثل اروپا) برای حفظ برجام انگیزه مالی پیدا می‌کرد (به عبارتی خود شرکت‌های آمریکایی سرمایه‌گذار در ایران، تبدیل به لابی‌گر ضد تحریم می‌شدند).

به‌طور خلاصه این چکیده ۴ چهار دهه فرآیندی بود که افتتاحش به دست دولت رفسنجانی، گفت‌وگو سازی گسترده‌اش در دولت خاتمی و کلنگ‌زنی اصلی‌اش در دولت احمدی‌نژاد صورت گرفت و بعد هم به ماجرای بنزین در آبان ۹۸ و اکنون در ۱۴۰۱ رسید.

درباره ۵ بخش دوم سؤال‌تان، اینکه جمهوری اسلامی از روش شوک‌درمانی (یعنی اجرای ناگهانی) یا تدریجی‌گرایی (اجرای پلکانی) برای این سیاست‌ها استفاده می‌کند، موضوعی فرعی‌تر بوده و بسته به این داشته که ارزیابی‌شان از بهترین شیوه کنترل و مهار اعتراضات چه بوده باشد. چنانکه جمهوری اسلامی در همین یک سال گذشته برخی طرح‌ها را (از جمله تغییر نظام مالیاتی و افزایش قیمت برق و گاز و تغییر برخی قوانین کار و بازنشستگی و غیره) به صورت تدریجی و برخی دیگر را (از جمله طرح جوانی جمعیت و حالا پارانه‌زدایی از مواد غذایی) به شیوه شوک‌درمانی پیش برد.

در بخش سوم پرسیدید که جمهوری اسلامی آیا غیر از آزادسازی قیمت‌ها راه دیگری دارد یا نه؟ برای اینکه مشخص شود که چرا معتقدیم ریشه این فقر و فلاکت بیش از تحریم به خود سرمایه‌داری جمهوری اسلامی برمی‌گردد، بگذارید پاسخ به این سؤال را از این زاویه بررسی کنیم:

هر جامعه‌ای در یک بازه زمانی مشخص (مثلاً یک سال)، مقدار معینی ارزش تولید می‌کند. حالا بخشی از ارزش کل تولیدشده، به خود مردم برمی‌گردد تا از پس نیازهای اولیه مثل سرپناه و خورد و خوراک بریبایند و خلاصه زنده بمانند تا بتوانند دوباره کار کنند. بخش دیگری از این ارزش هم ناگزیر صرف ساخت، جایگزینی، ارتقا یا تعمیر ابزار تولید مسهلک و فرسوده تولید می‌شود (ماشین‌آلات، راه و جاده، بندر، سد و...). در نهایت یک بخش اضافی از این ارزش باقی می‌ماند که دست طبقه حاکم می‌افتد تا هر جور که دلش بخواهد آن را مصرف کند. دقیقاً اصل دعوا بر سر این ارزش اضافی است. از یک طرف، حکومت هر ترفندی را به کار می‌برد تا از آب هم کره بگیرد و آن ارزش اضافی را که صحبت کردیم بیشتر کند (تا جایی که الان دارد بقا و تولید مثل کارگران را هم به خطر می‌اندازد). از طرف دیگر هم این ارزش اضافی را که در دستش است، در حوزه‌های تماماً ضداجتماعی به کار می‌گیرد: از بودجه دستگاه‌های نظامی و اطلاعاتی تا بمب و موشک‌سازی و ارتش‌های نیابتی و بودجه سایبری‌ها و تبلیغات ایدئولوژیک و غیره.

در حالی که اگر حکومتی سر کار بود که در آن همان اکثریتی که این ارزش اقتصادی را تولید کرده بود، می‌توانست درباره سرنوشت این «ارزش اضافی» تصمیم بگیرد، بدیهی است در این صورت حتی در شرایط تحریم‌های بین‌المللی هم منابع این ارزش اضافی صرف اولویت‌ها و نیازهای همین اکثریت می‌شد. پس اینکه جمهوری اسلامی دستگاه جنگی و بریز و بیپاش‌هایش را به هزینه کشتار و گرسنگی مردم انجام می‌دهد، بازتابی است از «خواست و اراده طبقاتی» این اقلیت و نه از سر ناچاری و کمبود منابع موجود.

منبع:

[/https://www.radiozamaneh.com/716168](https://www.radiozamaneh.com/716168)

مطالب مرتبط
